

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث استصحاب، وجه اولی را که این متأخرین ما ذکر کرده اند سیره البته این در کلمات قدما هم بوده است. عرض کردیم احتیاج به توضیح مکررند ارد. اساسا مبحث استصحاب ابتدائا راجع به شبهات حکمیه بود و برای اثبات او مثلا تمسک کردند به روایاتی که خودشان در باب رکعات یا در باب مصلی در اثنای نماز شک کند. و بعد تمسک کردند به همین که پیش مردم همین طور است مثلا اگر شهری بوده است استصحاب بقای شهر می کنند. به مجرد احتمال حکم نمی کنند به اینکه باید برویم فحص و بررسی کنیم که شهر باقی است یا خیر. مثال هایی از این قبیل زده اند.

آن هایی هم که منکر استصحاب بودند می گفتند که این مثالها کافی نیست. یا مثلا شهر عادتاً باقی است. همین حرفی که آقای خویی دارند. یعنی این صحبت صحبتی نیست که زمان ما شده است. این از قبل این صحبت بوده است که این حالت هست آنها هم جواب داده اند که الت مستند به اطمینان یا مثلا عادت این طور بوده است که باقی باشد. و چیز خاصی نیست. حالا تعبیرش به حسب زمان و اینها عوض می شود آن تعبیر دیگری است و الا چیز خاصی ندارد.

آقای خویی هم می فرمایند که از عمل بر طبق حالت سابقه گاهی به خاطر اطمینانشان به بقاء است که مثلا در مورد شهرها، افراد غالبا این طور است. خانه ها. تا دیروز خانه سرپا بود احتمال اینکه خانه پایین آمده باشد خیلی ضعیف است اطمینان به بقا دارند. یا مثلا که احتیاط می کنند البته خب معلوم است که احتیاط همیشه عمل به حالت سابقه نیست. ضد حالت سابقه است. مراد ایشان گاهی هم احتیاط است. عمل به حالت سابقه. مثلا پول برای بچه اش می فرستد برای اینکه می گویند احتمال دارد که این فوت کرده باشد. مثلا حادثه ای در آن شهر شده است. می گوید انشاء الله اگر زنده است پول به او میرسد استفاده می کند. و گاهی هم به خاطر غفلت است. اصلا توجه ندارند به نکته ای که در آن مطرح می شود نکته غفلت می شود. اصلا توجه به این ندارند که این باقی است یا خیر. البته خود غفلت که یک چیزی نیست. یعنی خود غفلت هم باید منشأ ای داشته باشد که چرا انسان غفلت می کند. شاید غفلت به خاطر این باشد که باز اطمینان به بقا دارد. مثلا دو روز پیش پسرش رفته است سفر امروز برایش پول می فرستد ممکن است غفلت باشد اما این در حین اول کار است. دقت که می کند می بیند که چون هست هنوز یا به قول ایشان رجاء. رجاء باقی ماندنش.

بهر حال مرحوم خویی این مطلب عقلایی را که بر طبق حالت سابقه عمل می کنند ایشان قبول نمی کنند که این مطلب در ارتکاز عقلا باشد. ما دیروز یک توضیحی دادیم قبل از اینکه آن توضیح را باز من بگویم چون عادتاً مخصوصاً در این کتب اصولی ما در ذیل روایت لا تنقض الیقین بالشک چون تعبیر به تعبیر تعلیل آمده است که انشاء الله متعرض می شویم، آنجا این بحث مطرح شده است که نکند که این روایاتی که وارد شده است در خصوص مثلاً شک در وضو باشد. اطلاقی که شامل موارد استصحاب بشود نداشته باشد. از زمان شیخ بلکه باید گفت قبل از شیخ یک استظهاری در کتب اصولی ما متعارف بوده است و آن این بوده است که ولو مورد روایت در حدیث است لکن یک جوری تعبیر شده است که به یک قصه ارتکازی می خورد. به تعبیر مرحوم نائینی اصل در تعلیل این است که عقلایی باشد نه تعبدی. تعلیل تعبدی که معنا ندارد. وقتی امام می خواهد تعلیل کند به یک امر عقلایی یا امر عقلی. اگر بنا بشود تعبیر به خود شریعت باشد خوب به قول آقایان دور لازم می آید. این هم ما سابقاً توضیح دادیم تا آن جایی که شواهد ما حاکی است از زمان امام صادق و توسط این خطی که اصطلاحاً خط غلو به آن می گویند این فکر مطرح شده است که تعلیل کنند یا به قول امروزی ها فلسفه احکام. یک تعلیلی بیاورند لکن یک خط حالا اسمش را بگذاریم اخباری گری یا یک خط خاصی ممکن است بگویم اینها اخباری نیستند اینها مثلاً در خط ولایت اهل بیت و حقیقت ولایت و چون می دانید اینها هر کدام یک چیزی می گویند.

ما برای اینکه در این دعوها وارد نشویم می گوئیم اینها یک خط فکری معین است که تعلیل هم از شارع گرفته شود. به خلاف این تعبیر مرحوم نائینی که اصل در این تعبیر این است که عقلایی باشد لذا ما اولین کسی که داریم که علل الشرائع به آن نسبت داده شده است مفضل است. حالا هم تک و توک روایاتش در کتب ما هست. لکن بعدها یواش یواش تألیفات مستقلی مثلاً در کتاب شرایع یک تعبیرات علل الشرائع مرحوم علی بن حاتم قزوینی یک کتاب علل الشرائع دارد خود شیخ صدوق کتاب مستقلی به نام علل الشرائع دارد. فضل بن شاذان کتاب به نام علل نسبت داده شده است. که اینها مخصوصاً در آخرش دارد که به فضل گفتم اینها را از کجا می گویی خودت گفتی؟ گفت که نه من در احکام الهی که از جیب خودم حرف نمی زنم. نمی خواهم بگویم مراد معصومین است. اینها را سمعته عن الرضا من از حضرت رضا شنیدم. دیگر من نمی خواهم لیست کتب اصحاب ما که به عنوان علل الشرائع نوشته شده است.

این علل الشرائع که نوشته شد تمامش دارای یک ضابطه است و آن اینکه تعلیل را از تعبد گرفته است. یعنی علت را هم باز از روایت گرفته است. خود آن علت را هم باز از روایت گرفته است. این طبعاً باز یک مقداری مشکل است. عرض کردیم تفکر اخباری گری یک مقداری شبیه تفکرات عشایره است. به خلاف تفکرات اصولی که با معتزله نزدیکتر است. حالا باز این بحث هم نگوییم به خاطر حساسیت هایی که هست. یعنی تفکرات شیعه این نیست که از عشایره یا معتزله گرفته اند. نه نفس فکر که مطرح می شود مثل فکری است که از دو

طرف گرفته اند. نه اینکه این از آن گرفته است. لازم نیست به قول قدیمی ها تبارد خاطری است. لازم نیست که یکی باشند. این از آن گرفته است. عرض کردیم از کسانی که در این جهت خیلی مفید است مرحوم شیخ مفید است ایشان مباحث کلامی را به دقت و قوت مطرح کردند و کذلک شاگرد ایشان سید مرتضی. ریشه های تفکر اعتزالی هست حالا می گویم بعضی ها می گویند مثلاً ایشان از معتزله گرفته است نه شأن ایشان اجل است. حتی همین ذهبی در کتاب میزان الاعتدال حالا یادم نیست که کجا است یادم رفته است در نسخه خودم حتی خط کشیدم که هر وقت نگاه کردم ببینم. در کتاب میزان الاعتدال در یک مناسبتی می گوید من سنه ثلاث مائه و سبعین، تبار الرافض و الاعتزال. باز این بد نیست می گوید رافضه با معتزله نزدیک شدند. یعنی اما اینکه بگویم شیعه از معتزله گرفته است نه ظاهرش نیست هیچ ظهوری در این جهت ندارد.

علی ای حال تفکر و لذا خود اخباری ها هم در اینجا همین نکته را دارند که این فانه البته ممکن است کلام اخباری ها به این صراحتی که من گفتم نیست. حالا فرض کنید من چون یک کمی هم شبهه می کنیم در اسناد بنده سرآیاتقصیر عرض می کنم. ببینید متن روایت اول بخوانم بعد ببینم چه می شود.

این متن روایت به این صورت است که روایت صحیح زراره صحیح اولای زراره.

الرجل ینام و هو علی وضوء أ توجب الخفقة و الخفقتان علیه الوضوء؟ فقال: یا زراره قد تنام العین و لا ینام القلب و الأذن فاذا نامت العین و الأذن و القلب وجب الوضوء

می گویند خواص خمس که از لمس باشد و چشایی باشد و بویایی باشد اینها به یک ترتیب معینی در حال خواب از کار می افتند. به نظرم اولی اش لمس است فکر میکنم. آخریش هم گوش است. این طور گفته شده است

قلت: فان حرّك الی جنبه شیء و لم یعلم به؟

این مثال میزند برای این ظاهراً فان حرک الی جنبه شیء و هو لا یعلم شاید اشاره به مرحله اول خواب باشد که لمس باشد. نزدیکش یک تکانی داده می شود ملتفت نمی شود. امام می فرماید

قال: لا حتی یستیقن انه قد نام حتی یجیء من ذلك أمر بیّن، و إلا فانه علی یقین من وضوئه

این فاء، فای استدلال است. تعلیل است.

فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین ابدًا بالشک و انما ینقضه بیقین آخر

اگر این سیاق را وحدت سیاق را تا اینجا معتبر بدانیم، ینقض دوم به رفع است. و لکن ینقضه. ظاهراً احتمال دارد ینقض اول هم به رفع باشد. و لا ینقض الیقین. و لا ینقض الیقین. و لکنه ینقضه بیقین آخر.

انشاء الله عرض می‌کنیم خلاصه اش این است که این فانه علی یقین من وضوئه و لا ینقض، آیا این تعلیل تعبد است؟ می‌گوییم چون به تعبیر من نیامده است شبیه تعبیر ما است آیا من به خودم نسبت می‌دهم. اگر تعلیل تعبدی باشد اشاره به حدیث پیغمبر می‌شود. چون پیغمبر فرمودند گاهی برای انسان شبهه پیدا می‌شود لکن یا نصرف حتی یسمع صوتاً أو یجد ریحا. پس این فانه علی یقین مثل همان موردی است که پیغمبر فرمودند. این می‌شود تعلیل تعبدی. یا تعلیل عقلایی است. در ارتکاز عقلا است که اگر یقین پیدا کردند به همان یقین می‌مانند تا از بین برود. پس تعلیل تعبدی است یا عقلایی. حالا به تعبیر من.

خب اخباری‌ها از قرن یازدهم که دعوی‌شان شروع شد، حدوث را زدند به خصوص با وضو. قبول نکردند که عموم داشته باشد. اصولی‌ها حدیث را تعمیم داده‌اند. تعمیم حدیث مبنی است بر اینکه تعلیل عقلایی باشد تعبدی نباشد. طبیعتاً باید تعلیل عقلایی باشد. اگر می‌خواهد تعلیل عقلایی باشد باید بگوییم یک قاعده عقلایی است که لا تنقض الیقین بالشک. هست این مطلب در رسائل هست در کفایه هست دیگران دارد مرحوم خویی دارد آقایان دیگر دارند. این دیگر الآن در حوزه‌های اصولی ما به صورت متعارف شده است که حدیث و تعبیر نائینی هم این است که اصل تعلیل معنا ندارد که تعلیل به تعبد باشد.

اصل حدیث البته تعجب است اینجا معنا دارد چون آن روایت چون نگاه نکردم مرحوم نائینی شاید. روایتی که اهل عامه دارند در اثنای نماز است. این روایت قبل از نماز است. ممکن است تعلیل تعبدی باشد. پیغمبر می‌فرماید که آن مطلبی که پیغمبر در اثنای نماز گفته‌اند قبل از نماز هم می‌آید چه فرق می‌کند؟ پیغمبر درست است مطلب را در اثنای نماز فرمودند اما آن نکته که فلا ینصرف حتی یسمع صوتاً أو یجد ریحا این در قبل از نماز هم می‌آید. پس اینکه تعلیل تعبدی باشد خیلی مشکل ندارد حالا آقایان اصولی ما اصرار دارند. خب بنا شد که تعلیل عقلایی باشد و این یک قاعده ارتکازی باشد. خب طبعاً آقای خویی هم همین راه را رفته‌اند در این کتابی که دست من است صفحه ۱۹ آن همین است. این ابدًا اشاره علی قاعده کلیه ارتکازی. اگر قاعده کلی ارتکازی است و لذا اختصاص به باب وضو ندارد. در اینجا ایشان خودشان ملتفت شده‌اند این صفحه ۱۹ کتاب است که خود ایشان در صفحه ۱۱ تفاوتش همین است هشت صفحه است. در صفحه یازده فرمودند که این سیره عقلایی را قبول نداریم. این ارتکازیت سیره عقلا را در این صفحه ۱۱ که امروز داریم می‌خوانیم قبول

نکردند. فرمودند که این هست عمل بر طبق حالت سابقه هست لکن گاهی به خاطر اطمینان است گاهی به خاطر احتیاط است گاهی هم به خاطر غفلت است. لذا الحمد لله خود ایشان ملتفت شدند در اینجا در صفحه ۱۹ از این شبهه روشن شد شبهه چطوری مطرح می شود؟ که کلام خود ایشان اولاً محیط علمی شیعه بوده است. یعنی از زمان شیخ انصاری معلوم شد که این قاعده ارتکازی است و تعلیل هم به یک قاعده ارتکازی عقلایی است. این از زمان شیخ معروف بوده است.

خب با مبنای ایشان که سیره را قبول نکردند نمی سازد. پس شما از آن طرف میگویید ارتکازی را قبول نداریم از آن طرف می خواهید اثبات قاعده ارتکازی کنید؟ این با هم نمی سازد. و لذا ایشان فرمود و ربما يتوهم برای اینکه بعضی از جهات روشن تر شود دیگر من طبق قاعده خودمان همه متن اینجا چون زیاد نیست یک صفحه چیزی کمتر است میخوانم اما محل مناقشه را همین جا می گویم. نه اینکه اول متن را بخوانیم من خیلی حال آن کارها را ندارم. و ربما يتوهم ان کون هذه القاعدة ارتكازیه ینافی ما ذکرناه سابقاً من عدم تحقق سیره العقلائیه علی العمل بالاستصحاب. فکر می کنم روشن شد من شرح وافی خدمتتان عرض کردم.

و ان عملهم مبنی علی الاطمینان أو الاحتیاط أو الغفله. همین صفحه یازده همین مطلب را فقط فرمودند. این صفحه ۱۹ است می خوانم.

و هو مدفوع قدش این است که قاعده عدم نقض جواز یقین بالشک قاعده ارتکازیه مسلمه. این قاعده که انسان نقض یقین به شک ندارد این را من قبول داریم یک قاعده ارتکازی است.

فان یقین و الشک بمنزله طریقین. البته ایشان اگر حالا از آن جهت قاعده ارتکازیه اگر ایشان کلمات اهل سنت را دیده بودند در این مسئله و آنها تعبیر به یقین لا یزول بالشک که کرده بودند شاید برایشان روشن بود. ایشان می خواهد بگوید که این قاعده عدم نقض یقین به شک خوب اما اینکه به اصطلاح استصحاب نیست ایشان می خواهند بفرمایند فان یقین و الشک بمنزله طریقین چون یقین و شک یک صفات نفسانی است که به خارج اضافه می شوند احد ما یکون احدهما مأمونا من الضرر و الآخر محتمل الضرر. حالا یا محتمل بخوانیم اخذ یک محمول بر عامل واحد. معمول دو عامل واحد. و الآخر و یکون الآخر محتمل الضرر. فاذا دار

مثل اینکه دو راه جلوی شما است یکی می گوید این راه به تهران می رود و یقین هم دارید که درست است و یکی هم این راه هم می رانم شک داریم.

فاذا دار الشک بینهما، بین یقین و شک لا اشکال فی ان المرتکز هو اختیار الطريق المأمون. خب معلوم است انسان طریق یقینی را می گوید. البته من گاهی اوقات به خاطر احترام آقایان هر چه فکر کردم من که نفهمیدم حالا آقایان فکر کرده اند به یک نتیجه ای رسیده اند. شاید حالا مقرر مثلا یک کمی کم و زیاد نوشته است یا چاپخانه اشتباه کرده است. از این مطلب ایشان که سر در نیاوردیم. در دو تا راه باشد یکیش قطعی باشد یکیش شک باشد انسان طریق قطعی را انتخاب می کند. لکن این چه ربطی به نقض یقین به شک دارد؟ اصلا کلمه نقض یعنی چه اینجا؟ گفتیم عین عبارت را می خوانیم شاید آقایان یک چیزی ملتفت شوند.

س:

ج: نقض نکردیم به نظرم ایشان فکر کردند دوران امر بین یقین و شک است. و انسان یقین را مقدم می داند. خب این درست است. اما روایت لا تنقض الیقین. من نمی فهمم می گویم شاید یک چیزی در درس فرموده اند می بینند یادش رفته است مثل ما که گاهی اوقات مطالعه می کنیم می بینیم اشتباه است غروغاطی مطالعه می کنیم. یا چاپخانه اشتباه کرده است بهرحال ما که سر در نیاوردیم.

اینکه دو طریق باشد یکیش یقینی باشد یکیش شک باشد درست است ما طریق یقینی را می بینیم اما نمی گویند لا تنقض الیقین بالشک نقض صدق نمی کند. نمی گویند شما یقین را نقض دقت می کنید این ظاهرش این است که یک یقینی است یک شکی است شک می خواهد یقین را بردارد. این نیست که مثلا یختار الیقین علی الشک مثلا. یا انسان یسلک الطريق الیقینی دون الطريق المشکوک. مثلا. چیز اینجوری مثلا فرض کنید طریقی شبیه این. این معقول است مطلبی که ایشان فرمودند درست هم هست. مطلب ایشان قاعده مسلّمه قطعی هم هست. اگر خلاف این هم برود عقلا مزمتش می کنند. می گفت به قول امروزی ها قم هم متعارف است انسان روزه مشکوک نمی گیرد. چرا راه مشکوک رفتی؟ وقتی این راه می دانی قطعی است به تهران می رسد اتوبان است علامات دارد آن راه یک راه فرعی است بگویند این هم به تهران می رسد بعضی ها می گویند که نمی رسد. حالا می گویند شما رفتی اصلا چرا رفتی؟ ولو رساند آن ملامت به جای خودش محفوظ است.

س: ... به معنای نقض

ج: یعنی شما اگر شک را قبول کردید نقض نکردید یقین را. اختیار نکردید. تصور بفرمایید. می گویم مگر مراد ایشان چیز دیگری باشد. مثلا فرض کنید ما خواندیم عده ای از اهل سنت همین معاصرین قواعد فقهی که آوردند قاعده لا یزول بالشک که زد به وسواسی. خب آن باز به نظر من معقول است. آن یک چیزی مثلا می گوید شما اگر در یک عملی وسواس کردی به همان مقدار یقینش اتیان کن مشکوک را

.....
نیاور. خب این بازی یک کمکی حالا شاید خیلی قاعده لا تنقض الیقین بالشک به آن نخورد. باز نسبتا معقول است. حتی در شک در رکعات. می گوید شما که سه رکعت را یقین داری. که انجام دادی برای یقین است. چهارم مشکوک است که انجام دادم یا ندادم. فکر نکن وسواس نکن سه تا را که انجام دادی چهارم هم انجام بده. وسواس به خودت راه نده. و الا اگر آقایان نمی دانم یاد آقایان می افتد یا حافظه شان خوب است. من عرض کردم این قاعده لا تنقض الیقین بالشک در روایات ما در سه جا آمده است. در روایات اهل سنت نیامده است. فقط و الیبنی علی ما استیقن آمده است. در هر سه مورد مسئله وسواس تعقل دارد. ایشان اگر وسواس را ذکر می فرمودند بهتر بود از این طریق.

یکیش همین مسئله خواب است که بگوید تو یقین داشتی که وضو گرفتی حالا وسوسه ات شد که خوابت برده است به وسوسه ات گوش نکن. معقول است. یکی مسئله رکعات نماز است. آنجا هم می شود گفت. تو یقین داری سه رکعت را چهارمی مشکوک است احتمال می دهی که انجام داده ای. به این شکت گوش نکن. سه تا را انجام دادی چهارمی را اضافه کن. یعنی شاید هم ایشان می خواسته اند وسواس را بگویند رفته اند روی طریق معمول و غیر معمول. من هر چه فکر کردم سر در نیاوردم. لذا هم گفتیم البته عرض می کنم چون شأن استاد را اجلّ از این مقامات می دانیم لذا تخطئه را در ذهن خودمان انشاء الله ما ملتفت نیستیم یا مقرر یا چاپخانه اشتباه نوشته است. بهر حال این مطلب ایشان را آن وقت یک مثال دیگر هم که ما داریم اینکه مثلا نماز خواند نگاه کرد چیزی پیدا نکرد بعد از نماز خون را پیدا کرد. امام می فرماید لا تنقض الیقین آن هم واضح است. می گوید تو نگاه کردی چیزی نبود. این یقین. بعد احتمال می دهی که خون بوده است این وسواس است به این اعتماد نکن. لذا ما عرض کردیم این قاعده لا تنقض الیقین این هم اضافه ای بود که ما کردیم. غیر از مسئله ای که اصحاب ما استصحاب از آن در آوردند مسئله شک وسواسی هم از آن در می آید. چون اصحاب ما در فکر بودند که این قاعده لا تنقض، چون سه مثال است مخصوصا در شک در رکعات شک در مقتضی هم هست. سه تا مثال است تو این قاعده آنجا آمده است یک معنایی برای قاعده بکنند که در هر سه مورد بیاید. یکیش استصحاب بود. یکیش هم همین که الآن عرض کردم. یکیش هم قاعده عدم اعتنای وسواسی به شکش. اما اینکه ایشان فرمودند که لا اشکال فی ان المرتکز هو اختیار طریق المأمون. نه طریق محتمل. من که سر در نیاوردم

س: نتیجه عمل به شک نقض یقین نمی شود؟

ج: چرا نقض یقین؟ کاری نکرده است. اختیار طریق مشکوک است. می گوید کار بدی کرده است یقینش را نقض نکرد که. می گوید این طریق یقینی است این طریق هم احتمال دارد. اما این طریق شاید شلوغ باشد از این طریق که احتمال دارد می گیرد. به او می گویند این مشکوک است درست است که شلوغ است خلوت است اما مشکوک است. چرا از این طریق می رویم؟ نمی دانم حالا واقعا هم فکر کنید شاید هم این طور باشد که به ذهن حضرت عالی من که نفهمیدم که اختیار طریق مشکوک نقض یقین به شک است. ایشان به نظرم حکم را فراموش کرده اند. فقط یقین و شک آن را نگاه کرده اند. در آن کلمه نقض است. نه اینکه فقط حکم یقین و شک.

س: مشکوک به واقع نرسد نتیجه اش می شود نقض آن یقین

ج: نقض نکرده است می گوید آن طریق یقینی من بود.

س: موضوع هر دو بحث وارد است یعنی اولش شک را اخذ کنیم عملا یقین را نقض کردیم

ج: چرا نقضش کنیم یقین هم به جای خودش است. من دارم راه مشکوک می روم به من می گویم چرا می گویم آن راه قطعی بود می گویم این هم شاید برساند خلوت تر هم هست. نقض یقین که نکرد

س: اینها دو راه در کنار هم نیست

ج: دو راه در کنار هم باشند. یکیش اتوبان است قطعی است یکیش راه مثل همین جاده قدیم. می گویند این جاده قدیم فعلا می رود حسن آباد از آنجا جدا می شود می رود جای دیگر اصلا به تهران نمی رود. من باب مثال می گویم. می گوید اشکال ندارد من از همین راه قدیم می روم خلوت تر است. مثلا. یا دلم می خواهد از اینجا بروم. این می گویند نقض یقین کرد. این که یقینش به حال خودش محفوظ است. یقینا آن طریق به تهران می رود اتوبان است این طریق هم مشکوک است نقضی نکرده است. اختیار چرا. اختیار همین که ایشان فرمود. اختیار طریق مامون درست است مگر در ذهن ایشان مثل حضرتعالی و آن عزیز بزرگوار دیگر در ذهن مبارکش این بوده است که انتخاب طریق مشکوک نقض یقین است. من که بهر حال فعلا که نفهمیدم حالا اگر برای آقایان روشن شد. پس یک مطلب عرض کردم اگر ایشان دیده بودند کلمات اهل سنت را راست است این مطلب اصل مطلب ایشان و اینکه آنها به جای لا تنقض الیقین لا یزول بالشک آورده اند. هفت تا هشت تا نه تا قاعده از آن در آورده اند یکیش استصحاب است. تازه قواعد دیگر هم از آن در می آید مثل همان حرف که قاعده مقتضا باشد مقتضی باشد. یکیش استصحاب است. نه اینکه الیقین لا یزول بالشک کلش استصحاب است.

البته من از کتاب جلال الدین سیوطی الاشباه و النظائر نقل کردم ایشان می گوید و عند بعضهم تمامش استصحاب است. لذا اگر دقت کنید ما از اول بحث، بحث را جواری ذکر کردیم که یک زمینه فقهی و اصولی درست کنیم. آیا لا تنقض یقین بالشک مسابق است با استصحاب یا اعم از استصحاب است؟ این یک نکته ای است که ما این را زیاد در موارد متعدد مثلاً فرض کنید در همین معاصر امام موسی بن جعفر شاید تا حدی هم بعضی هایشان معاصر امام صادق، اذا جاء الحديث فی الفضائل تساهلنا. فضائل یعنی فضائل اعمال. همین تسامح در ادله سنن. حدیث اگر در اعمال مستحب بود این خیلی واضح است اذا جاء الحديث فی الفضائل تساهلنا. و اذا جاء فی الفرائض یک چیزی آنجا عین عبارتش در ذهنم نیست. شددنا. در واجب باشد تشدید داریم اما در مستحبات نه. خب به او می گویند تسامح در ادله سنن. خیلی واضح است. اصلاً تعبیرش هم واضح است. جای بحث ندارد.

انما الکلام از امام صادق من بلغه شیء من الثواب علی عمل فعمل رجاء ذلک اوتی یا کان له ذلک الثواب و ان کان رسول الله لم یقل. یا و ان لم یکن الامر کما بلغ. خب امام صادق هم این را فرمودند. ما عرض کردیم آن نکته فنی این است که این عبارت امام صادق به معنای همان عبارتی است که از عبد الله بن مبارک نقل شده است. یکی است من بلغه. چون تعبیر این غیر از تعبیر آن است. آن تعبیر خیلی واضح است. تسامح در ادله مستحبات و سنن. اذا جاء الحديث فی الفضائل تساهلنا. تساهلنا را کرده اند تسامح. فرق نمی کند. فضائل را هم کرده اند سنن و مستحبات. آن هم فرق نمی کند. حالا ممکن است سنن یک معنای دیگر هم داشته باشد. فعلاً واردش نمی شویم. تساهلنا فضائل که مستحبات است. حالا تسامح در ادله سنن، سنن عنوانش عام است. اما از امام صادق من بلغه این نکته را من عرض کردم خیلی نکته لطیفی است خیلی جاها کاربرد دارد یکیش هم در همین استصحاب. روشن شد هدف چیست؟ چون لفظ استصحاب نیامده است. لفظ لا تنقض یقین بالشک آمده است. بعدها هم اهل سنت یقین لا یزول بالشک آورده اند. آیا این تعبیر با استصحاب یکی است یا دو تا است؟ ما از عبارت اهل سنت خواندیم مثلاً بعضی ها گفته اند هفت هشت معنا از این در می آید یقین. آن لا تنقض را آنها نیاورده اند یقین لا تنقض بالشک آورده اند. اگر این بحث مطرح می شد بهتر بود از این نحوی که ایشان. خیله خب بعد فرمودند لا اشکال فی ان المرتکز هو اختیار طریق المأمون. و ما انکرناه سابقاً آن که ما انکار کردیم انما هو تطبیق هذه الکبری الکلیه ان الاستصحاب. آیا واقعا بر استصحاب هم تطبیق می کنیم عنوان یقین لا یزول بالشک را؟ عرض کردیم به شما الآن در کتب قواعد فقهیه و اینها بعضی هایشان گفته اند استصحاب یکی از موارد این قاعده است بعضی ها گفته اند تمام این موارد هم استصحاب است. که خلاف ظاهر هم هست انصافاً.

لعدم صدق نقض یقین بالشک عرفاً. چون عرفاً صدق نمی کند. حالا شاید مثلاً در ذهن مبارک ایشان یک حرفی نقل کردم از مرحوم تهرانی که اصلاً شک در موضوع دلیل اخذ نشده است شاید لان یقین متعلق بالحدوث. فقط. یقین به حدوث خورده است و الشک

متعلق بالبقاء. فلم يتعلّق اليقين بما تعلّق به الشك. يقين و شك به یک چیز واحد نخورده اند. این اشکال. خیلی عجیب است از ایشان اگر بخواهد عین واحد باشد آن طریق مأمون و غیر مأمون دو تا است. يقين تعلّق به این طریق شك تعلّق به آن طریق. آن مثالی که خودشان زده اند. اختیار طریق مأمون آنجا واضح تر است که شك به دو چیز خورده است. این اشکال را که مرحوم تهرانی آمده است البته به این تعبیر آمده است. يقين به وضو خورده است شك به نوم خورده است. شك به وضو نخورده است حالا ایشان می فرمایند فلم يتعلّق اليقين بما تعلّق به الشك. جواب استدلال ایشان هم از کلمات ما روشن شد. عرض کردیم نکته فنی این است که در اصول از نظر خود حقوقی و قانونی شك اخذ شده است. و این شك هم التفاتی نیست. این شك، شك ارتکازی است. و به این معنا است و حقیقت استصحاب هم این است که يقين به وضو است باز هم شك در وضو. لكن به شك التفات ندارد. وضو را تعمیم می دهد توسعه می دهد این يقين را توسعه می دهد. يقين که داشت دو ساعت قبل وضو بوده است را می کشد به الآن. خب وقتی کشید به الآن قاعدتا شك هم در آن هست. دیگر اینجا متعلّق يقين و شك یکی است و آن وضو است. اصلا مراد استصحاب این است. اصلا مراد جدی که توضیحش را می دهیم. این که ایشان می فرماید متعلق يقين و شك یکی نیست نخیر یکی است.

این که شك منشأ اش حدث است آن يقين وضو است این تأثیرگذار در آن حقیقت استصحاب نیست. آن نکته فنی این بود. حقیقت استصحاب این بود که شما يقين داشتید یک ساعت قبل طهارت پیدا شد این الآن نمی دانید آن طهارت هست یا خیر. این قید الآن مهم نیست در استصحاب. شما می آید توسعه می دهید این طهارت يقینی را این يقين به طهارت را و لذا هم عرض کردیم در استصحاب توسعه متعلّق نیست. توسعه خود يقين است. این نکات فنی را خیلی شما را معطل کردیم برای اینکه بعد مبتلا به این جور یکی یکی ملا لغتی اشکال نکنید. پس يقين و شك متعلّقان به یک حقیقت واحده هستند و آن طهارت. در روایت که وضو آمده است و لذا عرض می کنیم حالا وقتش نیست یکی از مشکلات تمسک به آن روایت، همین مشکلات معروف در باب استصحاب همین است. امام نرمود فانه كان على يقين من طهارته فرمود من وضوئه. آن وقت اشکال کردند آن که در نماز شرط است لا صلاه الا بطهور. به طهارت است. آن وقت از اثبات وضو اثبات طهارت اصل مثبت می شود. جواب معروف هم این است که واسطه خفی است. یکی از آقایان گفته اند که واسطه خفی و جلی هم فرق نمی کند. لذا یک مشکلی بعد از شیخ اضافه شده است که این روایت اگر بخواهد به استصحاب بخورد مثبت است اصل مثبت است. فانه كان على يقين من وضوئه. لذا یکی از عواملی که، نمی خواهم بگویم چون کلام مرحوم تهرانی را ندیدم که این روایت را بزنیم به قاعده مقتضی اصلا نزنیم به استصحاب.

اگر بخواهیم بزنیم به استصحاب فنی اش اینطور است باید امام موضوعی را اثبات کند که در لسان دلیل اخذ شده است. قاعده اش این است دیگر در باب جمع بین ادله. چون در لسان دل آمده است لا صلاه الا بطهور قاعده فنی اش قاعده حقوقی اش قانونی اش این است. باید بفرماید فانه کان علی یقین من طهارته. نه کان علی یقین من وضوئه. لذا به ذهن بعضی ها آمده است که این یک قاعده دیگری است استصحاب نیست. لذا اگر استصحاب بود باید طهارت ذکر می شد. چون هدف از استصحاب در اینجا به طور قاعده طبیعی احراز لسان دلیل است. موضوع در لسان دلیل. در لسان دلیل لا صلاه الا بطهور می خواهد بگوید که طهور است. لسان دلیل این است. و لذا انشاء الله وقتش هم نبود من گاهی اوقات بعضی مطالب را قبل از وقت می گویم چون می‌خواهم تکرار کنم که ذهنتان آمادگی پیدا کند که چه کارش بکند. لذا بعضی ها به ذهنشان می آید که یک قاعده دیگری است اصلا استصحاب نیست. یک قاعده مقتضی. قاعده مقتضی به این معنا که هر وقت در شریعت چیزی مقتضی ایجاد یک مطلب و حالتی شد و تقییدی نداشت هیچ قیدی نبود این همین جور ادامه پیدا می کند تا یقین به مقتضی ضدش پیدا کند. این هم استصحاب نیست. این بیشتر ناظر است به واقع نه به توسعه یقین به نظر ما. شما ظاهرا توسعه یقین هم قائلید.

مقتضی چیست؟ وضو. وضو که گرفتید می توانید مس مصحف بکنید نماز بخوانید. این مقتضی است. این مقتضی همین جور ادامه دارد تا حدث بیاید. یقین. و الا فانه کان علی یقین من وضوئه. نگفت من طهارته. اینجا یک ظرافت هایی است که چون کمتر شده است. اگر بخواهیم استصحاب بگیریم عادتاً باید بگوییم یقین من طهارته. یا بگوییم واسطه خفی اشکال ندارد. خب عده ای از بزرگان معاصر ما مثل مرحوم خمینی قائلند که واسطه به هیچ نحو قبول نمی شود ولو خفی باشد. این می آید در بحث اصل مثبت بحثش را اشاره می کنیم. حق این است که واسطه اگر خیلی خفی باشد در نظر عرف قبول می شود. مشکل ندارد. حالا ایشان منکرند می گویند نه واسطه خفی هم قبول نمی کند. بعداً متعرض می شویم.

لکن اینها مجبورند اینجا جواب دهند که این روایت را چطور می خواهید تطبیق به استصحاب کنید. این روایت با این ترتیب تطبیق به استصحابش مشکل است. بهرحال لان الیقین متعلق بالحدوث فقط و الشک متعلق بالبقاء فلم يتعلق الیقین بما تعلق به الشک. نه در استصحاب این طور است. یقین به طهارت نه یقین به وضو. چون این شبهه دارد که یک قاعده دیگری باشد. یکی است. حتی لا يجوز نقض الیقین بالشک. فلا یصدق نقض الیقین بالشک عرفاً. البته می گویم من ملتفت نیستم اختیار طریق مأموم صدق می کند این یکی صدق نمی کند نمی فهمم. فتطبیق هذه الکبری الارتکازیه علی الاستصحاب، بله عرض کردم بعضی از علمای اهل سنت قاعده الیقین لا یزول بالشک را زده اند به وسواس زده اند به چیز دیگر. آن بحث دیگری است. در حوزه های ما از زمان شیخ و قبل از شیخ اینها مطرح نشده

است به این صورت. فقط در همین محدوده ای که خودشان مطرح کرده اند. انما هو بالتعبد الشرعی لاجل هذه الصحیحه و غیرها من الروایات الآتیة. پس اینکه تطبیق کرده اند این را بر این امر ارتکازی را این امر ارتکازی چیز دیگری است و این تعبد است. انما هو بالتعبد الشرعی

س: با تعبد چطوری؟

ج: بله خیلی عجیب است. همچنان که تعلیل باید عقلایی باشد تطبیق هم عقلایی است. چطور قبول کرده اند اصل در تعلیل عقلائیت است خب اصل در تطبیق هم عقلائیت است. اینکه استصحاب مصداق لا تنقض است این هم باید عقلایی باشد. شما می گوید این تعلیل عقلایی است. اگر تعلیل عقلایی شد قاعدتا تطبیق هم عقلایی است چطور می شود امام فقط کبری را بگوید تطبیقش تعبدی شود. ظاهرش این است که اگر امام می خواهد به یک امر عقلایی می خواهند بگویند که در مورد وضو شما یک یقین داشتید یک شک داشتید و به طور طبیعی شما نقض یقین به شک نمی کنید اینجا هم موردش همین است. ظاهرش که این طور است. چون من اگر نوار را گوش کنید بیست دقیقه قبل گفتم عبارت را کامل میخوانم گاهی اوقات کامل می خوانم نکته دارد. چون می خواهم نقاط اشکال را.

انما بالتعبد چون اگر خارج بگویم ممکن است کم و زیاد شود. لاجل هذه الصحیح و غیرها من الروایات الآتیة. بعد هم فرمودند مانعی ندارد که کبری مسلّمه ارتکازی به باشد مع کون بعض الصغریات غیر واضحه. مثلا اجتماع ضدین لا اشکال لا خلاف فی کونه محالا. البته لا اشکال یعنی عقلی. لا خلاف قولی نقلی. نقل از اقوال. در این مسائل عقلیه نقل از اقوال اثری ندارد. مما لا اشکالش کافی بود. این لا خلاف را در نقلیات می آورند. خب اینها خیلی نمی خواهم ملا لغتی شوم لکن می خواهم در ذهنتان باشد که وقتی می خواهید تعبیر کنید، تعبیرها خیلی دقیق باشد. مع انه وقع الخلاف بینهم فی جواز اجتماع امر و النهی فی شیء واحد من جهت انه هل یكون اجتماعهما من قبیل اجتماع ضدین این را دیگر توضیح نمی دهیم. نکته اش نکته این نیست نکات اصولی دارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین